

گس تر از تردید

جواد اسدیان

j.asadian@yahoo.de

یاد گل‌های توفان زده خفته در گورستان خاوران

چیست پشت اینهمه سکوت

آنکه علفی تلخ به دندان می‌گزد و تقدیر را در مشت گره کرده
بی‌رؤیا و آسیمه بر صخره ای نشسته است
خاموش در کمند نوحه و شگون
در منظر این تصویر بی نام
کاروانی سیاه بر پل می‌گذرد
رود مرده ای بر دوش می‌کشد
باز

و کسی

حک می‌شود بر صافی سنگ
و غبار می‌نشیند در خالی‌های خط
خطوط و روز در هرم هزار کوره حکایت می‌کنند
نسیم ماسیده در انگاره و
ماه ورم کرده است
و خاطره‌ها گس‌ترند از واژه تاریک تردید

دروازه‌های جهان را موریانه خورده است

تو نیستی که بخوانمت در خرابات این اتاق
غروب از کنار صخره گذشته است با تاولی بر پیشانی
سهره
ساقه ای از ملال گرفته به نوک
در شط غروب

در برزخ این سکوت

دور می‌شود از خاطر آن نام
که غرورش را در مشت می‌فشارد و علفی تلخ به دندان می‌گزد

توفانی آکنده از خاک می‌چرخد در سرم
زبان بگشا اندوه من از این سپس
که تقدیر در سراشیب ناگزیر

بیشتر از بهانه ای

دیگر

نیست .